



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

راہِ عیادت

حضرت اصفہانی

فریادِ مومن (جلد سوم)

شاعر و مؤلف

علی بابا ایس خورزومی

مکتبہ علی بابا ایس خورزومی
دفتر کتاب، منیر، پاکستان، لاہور

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

رباعیات حقیر اصفهانی

نویسنده:

علی بابایی خورزوقی

ناشر چاپی:

دارخوین

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	رباعیات حقیر اصفهانی
۶	مشخصات کتاب
۶	اشاره
۸	فهرست
۸	مقدمه شاعر:
۱۱	گذری بر زندگی و سوابق علمی، انقلابی و اجتماعی شاعر
۱۵	طلیعه: سوره ای ای از قرآن
۱۹	امامت و ولادت
۳۳	عرفانی و اخلاقی
۷۲	نامزدی
۸۱	همسر داری
۹۳	کتابهای زیر تا کنون از این شاعر و مولف چاپ و منتشر شده است:
۹۵	درباره مرکز

سرشناسه: بابایی، علی، 1342 آبان -

عنوان و نام پدیدآور: رباعیات حقیر اصفهانی / شاعر علی بابایی خورزوقی؛ گردآوری و تدوین مجتبی بابایی خورزوقی.

مشخصات نشر: اصفهان: نشر دارخوین، 1399.

مشخصات ظاهری: 90ص.؛ 5/14 × 5/21 س م.

شابک: 9-952-380-600-978

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

موضوع: شعر فارسی -- قرن 14

موضوع: Persian poetry -- 20th century

شناسه افزوده: بابایی خورزوقی، مجتبی، 1365-، گردآورنده

رده بندی کنگره: PIR7963

رده بندی دیویی: 8فا62/1

شماره کتابشناسی ملی: 6119753

اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیپا

ص: 1

اشاره

به نام خدا

رباعیات حقیر اصفهانی

جلد سی و یکم

فریاد خاموش درون

شاعر: دکتر علی بابایی خورزوقی

گرد آوری و تدوین: دکتر مجتبی بابایی خورزوقی

عضو هیات علمی دانشگاه صنعتی اصفهان

سال 1398

ص: 2

مقدمه شاعر. 3

طلیعه. 8

سوره ای ای از قرآن. 8

امامت و ولایت.. 11

عرفانی و اخلاقی.. 24

توسعه اقتصاد سالم. 59

نامزدی.. 69

همسرداری.. 77

مقدمه شاعر:

بسم...الرحمن الرحیم

به نام آنکه فریاد نهان است * خموش و بی صدا اما عیان است

همه گویند ز جان با بانگ و فریاد * پیامش رهگشا در هر زمان است

از آنجا که در نهایت تاسف انسان به ظاهر متمدن و مدرن، در قالب ایسم های مختلف از جمله لیبرالیسم، سکولاریسم و اومانیسم در طی سده های اخیر مخصوصا پس از رنسانس گام هایی سریع و عجولانه در مسیر استفاده ابزاری از عقل و علم برای دین زدایی و مادی کردن تمام ابعاد خدایی وجود خویش و تقدس زدایی از امور مقدس برداشت و نعره مستانه استغنا از دین ورزی و خدا باوری را با تصویری ناقص از معنویت و فطرت

ص: 3

انسانی در جهان طنین انداز کرد و به زعم خود در اوج جاهلیت مدرن؛ پایان عصر دین و معنویت دینی را اعلام نمود تا به بهانه تسلط بر زمین از آسمان روی برتابد و با این ذهنیت و دید؛ ظلم و ستم جبران ناپذیری بر فطرت و فریاد خاموش درون بشریت وارد کرد.

مع الوصف شرح مفصل آنچه که امروزه از دین ورزی برای حل بحران های انسان متجدد برمی آید محتاج پژوهش هایی گسترده و نگارش مکتوباتی چند است. لذا در اوایل دهه شصت مقرر شد که به حول و قوه الهی دهها جلد کتاب در مجموعه ای تحت عنوان "فریاد خاموش درون" در جهت خنثی سازی اندیشه های روانشناسان و فلاسفه معاصر و آراء تربیتی غرب که متأسفانه بر خلاف فطرت بشری و فریاد خاموش آدمی بوده و به نوعی با دین ستیزی و معنویت زدایی؛ مسیر انسانیت و رستگاری را به انحراف کشیده؛ با رویکرد معنوی با استفاده از آیات و روایات منتشر گردد. لذا در این راستا به لطف الهی فرزندم بنابر دلایلی تصمیم گرفتند که تعدادی از سروده های حقیر را در قالب رباعی، که برگرفته از سیره و سنت معصومین (عَلَيْهِ السَّلَام) بوده را جمع آوری و در کتابی مستقل تحت

عنوان "رباعیات حقیر" که قسمتی از مجموعه چندین جلدی ی همان فریاد خاموش درون می باشد، آماده نشر نمایند. لذا به استحضار عزیزان می رساند که اشعار مزبور به صورت اتفاقی و در زمانهای خاص سروده شده و سعی بر این بوده تا حتی الامکان با صراحت و بصورت شفاف و با زبان ساده و عوام فهم باشد. یعنی از هرگونه ایما، اشاره، استعاره و.. در حدّ مقدور پرهیز شده؛ تا برای هر مخاطب بزرگواری که آنها را ملاحظه می کند، خیلی راحت قابل درک باشد.

در اینجا لازم است از همه عزیزان بویژه همسر عزیزم و فرزندان دلبندم مخصوصاً دکتر مجتبی بابایی که درگرد آوری رباعیات مزبور و همچنین سرکار خانم داوری و مهندس حامد جزی که در تایپ آن همکاری نمودند، صمیمانه تقدیر و تشکر نمایم. انشا... که مورد رضایت و پذیرش یار قرار گیرد و با دعای شما عزیزان توشه ای برای سفر آخرتم باشد.

حقیر سرا پا تقصیر علی بابایی خورزوقی

ص: 5

گذری بر زندگی و سوابق علمی، انقلابی و اجتماعی شاعر

در ادامه لازم است جهت استحضار خوانندگان عزیز به نکاتی در باره زندگی و سوابق علمی و انقلابی شاعر به صورت گذرا و خیلی مختصر برای آشنایی بیشتر اشاره شود.



ایشان در خرداد سال 42 در شهر خورزوق برخوار (پنج کیلومتری اصفهان) در یک خانواده مذهبی و متدین متولد شدند. پدرشان قاری قرآن و مادرشان اهل معنویت و نماز جمعه و جماعت بودند. وی در شهریور 64 ازدواج نموده و حاصل زندگی شیرینشان یک پسر و دو دختر می باشد که در کتاب "تنها راه خوشبختی در زندگی زناشویی" (پنج جلد) به برخی از رمز و رموز موفقیت خود اشاره نموده است که خواندن آن کتابها را که قسمتهایی از آنها در چندین شماره از روزنامه بین المللی اعتدال (اولین روزنامه قرآنی جهان) منتشر شده است را به همه همسرانی که طالب زندگی آرام و سعادت مند و نیز

زناشویی لذت بخش می باشند توصیه می کنم. تصمیم داشتم سرگذشت شاعر را بصورت کامل به رشته تحریر در آورم؛ ولی بخاطر طولانی نشدن، نظر عزیزان را فقط به سوابق علمی، انقلابی و اجتماعی ایشان بصورت کاملاً خلاصه معطوف می نمایم.

1- تلمذ درس خارج فقه (معادل دکترا) از محضر علمایی همچون حضرت آیت ا. . . خزعلی از فقهای شورای نگهبان، حضور در جلسات خصوصی دکتر ولایتی و حاج آقا قرائتی و نیز تحصیل در دو رشته متفاوت دانشگاهی و ادامه آن در مقطع دکترای تخصصی phd در رشته فلسفه

تعلیم و تربیت و همچنین دوره های مختلف و متعدد تخصصی و فوق تخصصی مدیریت، برنامه ریزی و کامپیوتر را در بیش از دو هزار ساعت گذرانده است.

2- شاعر در اوایل دهه شصت اراده نموده که به حول و قوه الهی دهها جلد کتاب در مجموعه ای تحت عنوان "فریاد خاموش درون" در جهت خنثی سازی اندیشه های روانشناسان و فلاسفه معاصر و آراء تربیتی غرب منتشر نمایند. البته بخاطر مسئولیتهای اداری تا کنون تعدادی از آنها بیشتر منتشر نشده است؛ که عناوین حدود بیست جلد در انتهای همین کتاب آمده است. انشا... مابقی بر اساس فیش برداریها در صورت حیات و توفیق الهی منتشر خواهد شد. همچنین دهها مقاله در مجلات تخصصی دانشگاهی و روزنامه های داخلی و بین المللی در این راستا منتشر کرده

است. در ضمن امتیاز همه کتابهای ایشان در این است که به مناسبت موضوع همراه با اشعاری از مولف؛ تدوین شده که در نوع خود کم نظیر است.

3- سخنرانی در مراسم تشییع پیکر مطهر شهداء، راهپیمایی ها، مجامع بحث و گفتگو، پرسش و پاسخ، کارگاههای آموزشی بهداشت روانی، همسرمداری و زناشویی ... در این خصوص یکی از ائمه محترم جمعه در همایشی فرموده اند در بیان و سخنرانی خداوند نعمت را بر ایشان تمام کرده است و... همچنین استاد وارائه کننده کنفرانسهای متعدد علمی در خصوص تعلیم و تربیت، مدیریت و برنامه ریزی در محافل مختلف مدیریتی و دانشگاهی، مدرس دوره های ارتقاء علمی مدیران، مدرس آموزش خانواده، داورآزمون قرآن فرهنگیان، دبیر و استاد دانشگاه و.. در ضمن همانند پدر بزرگوارشان با خدا عهد بسته اند تا زمانی که قدرت و توان دارند برای رضای یار، در محافل و مجالس مذهبی و علمی که دعوت می شوند بدون هر گونه انتظار و منت سخنرانی نموده و بابت آن هیچ گونه وجهی دریافت نکنند. همچنین طبق نظر ایشان مقرر شده که کلیه در آمد حاصل از فروش کتب مولف صرف نشر معارف اهل بیت عصمت و طهارت (عَلَيْهِمُ السَّلَامُ) شود.

4- درسالهای بحرانی که کردستان، شدیداً به نیروهای داوطلب نیازداشت به آن خطّه هجرت نموده و نیز به صورت داوطلب بارها در مسئولیتهای مختلف رزمی به جبهه ها اعزام شده است.

ص: 8

5- بیش از ده (10) حکم قهرمانی در مسابقات ورزشی کسب نموده است.

6- طراح برنامه های مختلف ابتکاری بوده که بعضاً به عنوان تجربه برتر برگزیده شده است. در سالهای متوالی و متناوب در زمینه های مختلف به عنوان نمونه انتخاب شده است. از جمله آنها اینکه در کنگره کشوری فرماندهان بسیج به عنوان مدیر نمونه لوح سپاس دریافت نموده و در گردهمایی روسای آموزش و پرورش به عنوان مدیر موفق معرفی شده است.

7- علاوه بر مسئولیت های مختلف اجرایی سالها به صورت افتخاری در سنگرهای مختلف از فرماندهی تا بازرسی ویژه وزارتی و رابط قوه قضائیه فعالیت داشته و نیز در انتخابات مختلف مسئولیتهای متعدد در هیات های اجرایی، بازرسی و شورای نگهبان بر عهده داشته است.

در خاتمه یادآور می شود که ایشان مقید به رعایت قول و عمل در امور مختلف بوده به گونه ای که در طول بیش از بیست سال مسئولیت اجرایی خود؛ بنا بر اعتراف دوستان به لطف الهی به همه تعهدات و قولهای خود، مخصوصاً قولهای مالی، تجهیزاتی و عمرانی، بصورت کامل و بدون استثنا عمل نموده

است؛ یعنی محال است مدیر یا فردی بتواند اثبات کند که وی قولی را داده و به آن عمل نکرده است.

مجتبی بابایی

ص: 9

طلیعه: سوره ای از قرآن

قسمت هایی از قرآن کریم را شاعر به صورت منظوم در قالب مثنوی سروده است؛ که ان شاء... در مجموعه ای جدا چاپ خواهد شد. البته جزء سی ام آن در سال 88 منتشر شده است. ولی به خاطر اینکه شروع رباعیات؛ با اشعار قرآنی آغاز شده باشد از باب نمونه سوره بلد در ابتدا آورده می شود. در ضمن شماره اول هر مصراع یا بیت مربوط به شماره آیه آن سوره می باشد.

{سوره بلد}

(مکی 20 آیه) سوره 90 صفحه 594

1- می خورد سوگند به این شهر و دیار *2- بر همان مکه که کرده اختیار

3- می خورد سوگندی بر ابن و ولد * گر که باشند متقی روز ابد

4- آدمی اندر جهان، در سختی است * در وجودش رنج و هم، بدبختی است

(کام وی همراه با ناکامی است * لذتش توام با یک تلخی است)

ص: 10

5- یا که پندارد همه قدرت از اوست * او توانا گشته و باقی هم اوست

6- یا به منت می کند انفاق، زیاد * با خودش گوید، که مالم رفت به باد

7- یا که پندارد، کسی او را ندید * انتظار دارد، همه سویش روید

8-9- یا دو چشم و هم دو لب با یک زبان * ما بدادیمش، کند حق را بیان

10- راه خیر و شر، کنیم بر او عیان * در مسیری که، دو راه باشد در آن

11- راه عقبا و همان سخت نهران * 12- توجه می دانی که چیست؟ اندر جهان

13- آن بود آزادی یک برده ای * 14- یا که در قحطی، دهی به بنده ای

15- بهر خویشی، از یتیمان زمان * 16- یا فقیری کوخ نشین، در هر مکان

17- غیر از اینها، از کسانی بوده باش * که شدند مؤمن و کردند چند تلاش

یکدیگر را توصیه کردند به صبر *هم به رحمت هم به بخشش در نظر

18- در چنین حالی، شوند اهل مباح *با سعادت می روند، سوی فلاح

19- هر که کافر شد به آیات خدا *می شود اهل شقاوت در بقا

20- آتشی باشد فراگیر در نگاه *بهر آنانی که بودند در گناه

ص: 12

نام خدا بر همه جا حاکم است * روح خدا پیکر هر حاتم است
گو تو که اینک چه داری ز خود * هر چه که داری ز آن ناعم است

رباعیات

گر تو باشی در مسیرت با خدا * بهتر از آن است که باشی ناخدا

پس عزیزم با بصیرت کن نگاه * تا شوی تو ناخدایی با خدا

ص: 13

می شود روزی که شعر شهر ما * خون و خورشید را برد در هر سرا
چون که عاشورا دهد در هر کجا * روح ایثار و گذشت با صد صدا
با خدا باش و خدا را کن اطاعت از نهان * تا شوی فارغ ز اغیار درون اندر جهان
این همان راز سعادت بوده باشد در عیان * بهر آنهایی که گفتند یا علی از عمق جان
گفتنی ها را امام من بگفت * تا که بیدارم کند روز نخست
گر چه بودم غافل و دور از خدا * گفته هایش روح و جانم را شکفت
کربلا و سوز و حال آن سفر * می کند غوغا به پا در جان و سر
اصل عاشورا چو قرآن بر بشر * بهر روح و جان بود قدری دگر

بارگاهش مأمن و مأوای ماست * تربت پاکش شفای جان ماست
آن عزیزی که بود موسی رضا(عَلَيْهِ السَّلَامُ) * شافع هر زائری روز جزاست
آستان قدس درون قلب ماست * بارگاهش بهر ما مشکل گشاست
آن امامی که بود در ملک طوس * چون نگینی در فضای این سراسر است
آن که باشد هم رئوف و مهربان * بارگاهش ملجا پیر و جوان
بی شک او باشد علی موسی رضا(عَلَيْهِ السَّلَامُ) * بهر هر زائر کند لطفی عیان
آن که باشد هم رئوف و مهربان * بارگاهش ملجا پیر و جوان
بی شک او باشد علی موسی رضا(عَلَيْهِ السَّلَامُ) * بهر هر زائر کند لطفی عیان
آن امامی که ندای جان ماست * یار زوار و غریب در هر کجاست
بارگاهش همچو نوری در فضاست * در جهانی که چنان ظلمت سراسر است
می شود روزی که مولایم علی(عَلَيْهِ السَّلَامُ) * شیعه خود را کند حفظ از بدی
با خلوصی که دهد جان را صفا * راه مولا را رود دور از کثری

می شود روزی حسین بن علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) * الگوی انسان شود در پیروی

با وجود عصمت و پاکی همی * در ره مولا رود بی هیچ غمی

دان سراپای جهان در اربعین * بهر مولا است و مولا بهر دین

تا کند روشن تمام این زمین * در مسیر فطرت و نفس معین

از نجف تا کربلا در اربعین * گشته نورانی ز پای زائرین

آن عزیزانی که با شور و یقین * می روند هر یک سوی سالار دین

گویی که همه، اهل ولایت شده ایم * از پرتو آن، دان که حمایت شده ایم

آن سوی جهان، گر که دو جنگ است هنوز * ما بی خطریم، چو با ولایت شده ایم

در ره کوی ولایت، که خطر هاست در آن * از غم دل رها شو، که ضرر هاست در آن

گام اول رهایی بود، از هر دو جهان * بهر مولا و سعادت، که ثمر هاست در آن

از مأمَن دل، بوی ولی می آید * فریاد خوش علی علی می آید
بنگر که، تمام کوی و برزن گویند * عاشق شو، چو عاشق نبی می آید
در مرکز جان، آه و فغان می بارد گویی * فریاد خموش دل و جان می بارد
که ندایی بی صدا می خواند * رحمت ز ولی از آسمان می بارد
ای مهر نهران، نگر تو غایب شده ای * بر قلب زمان، نگر تو غالب شده ای
از هر دو جهان، نگر تو فارق شده ای * بر روح و روان، نگر تو صاحب شده ای
سیاست جزئی از، دین مبین است * سیاست فارق از، مکر زمین است
سیاست بر حکومت، چون نگین است * سیاست با دیانت، گو عجین است
گر خدا با ما نباشد، ما همه چون مرده ایم * گر ولی با ما نباشد، ما همه افسرده ایم

من و تو ما شده و همدل و همخانه شویم * با ولایت شده و راهی میخانه شویم

وحدتی با دل ناب و بصری با ره ناز * با سعادت شده و ساقی دردانه شویم

جانم از عشق ولایت، نباشد خالی * کامم از غیر ولایت، نخواهد جامی

یارم از فهم ولایت، ندارد باکی * نامم از شوق ولایت، ندارد عاری

آن روز که هجرت نبی، یار گرفت * با بانگ علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، شاهد عیار گرفت

عارف بود آن یار، که آرام گرفت * در دامن حق، تا به سحر، بار گرفت

ما عاشق و هم پیرو راه خداییم * ما راه حق را با ولایت می شناسیم

در راه حق باکی ز جان دادن نداریم * ما تابع روح خدا، فرمانده کل قواییم

گر شود راهم همان راه امام * با سر و جان می روم سوی همام

سوی آن یار خراسانی به نام * با بصیرت، با شعوری تام تام

یک کلام گویم عزیزم در خفا* تا شود راه نجات در دو سرا
راه جان باشد همان راه ولی* انتخاب با تو بود در این فضا
می شود روزی درون آدمی* از پلیدی پاک و دور از هر بدی
راه مولا را رود فریاد ما* سوی فطرت، فارغ از هر نوع کژی
کسی جز ولیّ ام ندارد ندا* به جان گیر و عبرت نما در خفا
چو عصمت بود خاصّ معصوم و بس* ز وحدت دهد دین و دنیا به ما
عقل تو غوغا کند در جان و سر* بهر مولایی که بوده در بصر
عاقل عاشق، رود با پای جان* جانب حقّی، که هستش در نظر
ما بی خبران را خبر از مرجع دین نیست* در راه مراجع که هوسها به یقین نیست
در حکم ولی، پیرو مولا و امام اند چون حکم ولی زاده افکار زمین نیست

با وکالت کی رود مولای ما * راه معصوم و کند حق را ادا
خوش بر آن بادا که با اذن خدا * مجری حق است و مشروع در ولا
می شود روزی شویم آزاد و راد * از همه قید و قیود هر بلاد
راه مولا را رویم بی قیل و قال * سوی فطرت، فارغ از هر نوع نژاد
در محور فقه صفای جان را بیند * در بین فرق وحدت و سان را بیند
چون فقه و ولی بها دهد بر همه کس * در اوج ادب حرمت جان را بیند
بحث مولایم عجب جانانه بود * قلب تاریخ پر ز داد و ناله بود
با همان فقهی که در کاشانه بود * حکم مولا را به مولا داده بود
آنچه کرده وحدتی را درون ما به پا * آنچه کرده تفرقه را از وجود ما جدا
بوده باشد، داد مولا و ولی در هر زمان * تفرقه و اختلاف نا بود و سازد جان ما

هر کس که ره ولی رود در چم و خم * هموار کند رهش ز دام هم و غم

خنثی کند هر بدعت بی مایه و شوم * با علم خدا رود به سویش دم و دم

من ز علم ازلی بی سر و بی تاب شدم * جامه علم دنی، کندم و بی خواب شدم

لطف حق دیدم و با علم ولی یار شدم * بهر مولا و ولی، از پی اصحاب شدم

آن صفاتی که شده با حق عجین * ارزشش والا بود در فقه و دین

دون آنها می شود عزل هر ولی * از شروط والی است اندر زمین

آن صفاتی که شده با حق عجین * ارزشش والا بود در فقه و دین

دون آنها می شود عزل هر ولی * از شروط والی است اندر زمین

گر مدیر لایقی دیدی بدان * او بود پیرو مولای زمان

با ولایت علم وی پویا شود * در مسیری که رود سوی جنان

غرق گشتم در حریم کوی مولا، تا که چون دریا شوم * قطره ای هستم ز دریای ولا، همراه آن دریا شوم

ای عزیز جان و دل، راهی بده تا سوی آن مولا روم * جان جانان هم‌رهی کن تا که من هوشیار آن دریا شوم

از ولایت گر شوی روزی جدا * می شوی خوار و ذلیل و بی بها

پس عزیزم قدر خود را خوب بدان * با علوم نفعی چون اولیا

خواهی به مریدی تو شوی همره مولا * فریاد زنی از دل غمدیده مولا (1)

باید که شوی همره عشاق ولایت * روزی که شود، جان و دلت شیفته مولا

حرف مولا و ولیم چون طلاست * عشق مولا در دو عالم، با صفاست

پند مولا، گر بود پر رمز و راز * داد مولا و ولایت، بی صداست

در طریق شور و عشق و عاشقی * نقش مولا یم بود، همچون بی

چونکه داد اندرون، با آن ولیست * می کند غوغا، درون آدمی

ص: 22

1- خواهی چو مرید، راه روی در پی مولا با دید بصیر، داد زنی از دل مولا

ای عزیز، راه ولایت سوی جانان می رود * این دل غم دیده با شوری دوچندان می رود
چون که مولا وا کند ارکان هر نوع فتنه را * مرکب امن و امان، راحت به میدان می رود
با ولایت جان و دل، گویی که در بیراهه نیست * خیر عظمای بشر، دانی که در بیراهه نیست
داد خاموش درون، گوید به تو هر روز و شب * راه حق، راه ولیّ و راه او بیراهه نیست
بی شوق نبی، ساقی کوثر نت شد * بی آل علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، ناجی پیکر نتوان شد
فریاد درون، همه به دنبال ولی است * بی عشق ولی، نامی و سرور نتوان شد
ای رکن زمین و آسمان، ادرکنی * ای مهر تو اندر تن و جان، ادرکنی
با بار گناه و شرم بسیار، چه گویم * ای حجت حق در دو جهان، ادرکنی
دلبر همه جا، شور و نوا کرده پیا * همواره ز جان، خدا خدا کرده به پا
تا ناب و کند، ضمیر و هم روح و روان * با مهر ولی، که مقتدا کرده به پا

دیدم به جام جم، که به فالَم ستاره بود * چونان که گویی عاقبتم پر ز لاله بود
گویا که شب حکایت دلداری می سرود * در راه بی ولایت، همه چاه و چاله بود
در بحر حقیقت، به حقیقت نرسیدم * و ز عمق شریعت، به طریقت نپریدم
بی عشق ولی، گمره و آلوده تنم من * فریاد حقیقت، ز شریعت بشنیدم
سرمست ترین شراب، در پیش خداست * کابوس ابوتراب، در پیش خداست
دانی که چرا ولی، کشتی بان است * فرمان مسیر ناب در پیش خداست
در حال جنون مست و خراب از پی مولا * همچو دل مجنون، ز نیم چاک بدن را
شاید که رود مهر، ز قلب و دل لیلی * روزی که شود، جان و دلم شیفته، مولا
بهر حق روح خدا فجری دگر بر پا نمود * در مصاف ظالمان قهری دگر بر پا نمود
با دم موسی و هم عیسی و هم ختم رسل * در فضای جان و تن مهری دگر بر پا نمود

انقلاب، روح و روان از جانب یزدان گرفت * بهر دشمن آیه الحق و الرحمان گرفت
تا کند ویران همه ارکان ظلم و ظالمان * در جهانی که سپر از مکر آن شیطان گرفت
رحمت حق ز فجر دارد خبر * مرکب نور ز روح دارد اثر
قاصدی آمد ز کوی عاشقان * با پیامی که به فجر دارد نظر
بودی و هستی تو حجت بر دل و دلدار ما * گشته پر نور از وجودت باطن بیمار ما
گر به قلب آید ندای عاشقی از کوی دوست * شعله عشقت کند روشن ره و رهوار ما
آن بسیجی روز و شب گوید خداوند رحیم * کرده حجت را تمام بر قلب آدم آن کریم
فطرت آدم رود سوی رخ آن نازنین * رفته رفته می رهد از کید شیطان رحیم
در تب و تاب نقوش عاشقی * نقش فرهنگی بود، همچو نبی
گر شود این نقش، عجین با بسیج * می کند غوغا، درون آدمی
آرزوی هر بسیجی، قلب پاک و بی ریاست * هر چه باشد در مسیرش غیر مولا بی بهاست

آن نوایی را که فطرت می دمدم بر قلب او * جان مولا، رمز و رازش، اندکی هم بی صداست

اشک چشمان شهید، همچو طلاست * شور مولا در دو عالم، بی بلا است

قلب جانان، گر بود پر رمز و راز * وصف ایثار شهیدان، بی صدا است

با دو چشم غمگسار، بینم ترا * با دلی پر سوز و آه، بینم ترا

نام تو پاینده باد، در هر کجا * با همان رنگ شفق، بینم ترا

دلداده ی معشوق، چونان پرستوها * خوش رنگ و دردانه، آرام و بی پروا

با خالق هستی، می گوید این آوا * کین راه وصل خود، روشن نما بر ما

گوئیا یاد شهیدان در دلم افتاده است * جام می از بهر عرفان در دلم افتاده است

من چه گویم جام می، خواند مرا سوی بقا * عشق مولا، جان جانان در دلم افتاده است

حق بشر محفوظ و بود در قلب ایران * با دست آن طاغوتیان گردیده ویران

شاهان فاسد یک به یک رفتند ز میدان * تا روح حق آمد ز آن سو با شهیدان
قناریهای عاشق، دارند همه یک ندا * زیباوهم خوش آهنگ، اما کمی بی صدا
با اشک چشم ودویال، گویند که ای مقتدا * فتنه و فتنه گران، رسوا نما از خفا(1)
با ولایت من نمی دانم چه گویم ای خدا * از برای لطف بی پایان تو در این سرا
من فقط دانم که نیستم لایق مولا و دین * با زبان بی زبانی می کنم شکر تورا
در باره یکی از سرداران بزرگ به نام خلبان شهید عبّاس بابائی
گرچه عبّاس رفته است در ماورا * راه او باشد همان راه خدا
آنکه بابائی بود فامیل او * با پیام خود زند ما را صدا
گرچه عبّاس شاهد خونین ماست * راه او راه شهیدان خداست
با ولایت در ولایت بود و بس * حجّت حقّ خدا بر ماسواست

ص: 27

1- راه وصول حق را، جدا نما از خطا

در خصوص مسائل عرفانی و اهمیت آن؛ اشعاری در قالبهای مختلف در این دیوان آورده شده است. لذا جا دارد اشاره شود که شاعر در کتابی تحت عنوان "تنها راه آرامش" بصورت مستدل اثبات می کنند که صفت پرستش و خدا خواهی یک امر و خواست فطری است و با تار و پود انسان عجین شده به گونه ای که هر کسی نسبت به آن کم توجهی نماید و راهی جز آن را برای رسیدن به آرامش دنبال کند، بدون تردید به فطرت خود بالاترین ظلم را کرده و یقیناً سعادت دنیا و آخرت و آرامش روحی و روانی اش را با مشکل روبرو خواهد کرد. مع الوصف مطالعه کتاب مزبور را به همه فطرتهای الهی و پاک که تشنه آرامش واقعی در دنیا و سعادت حقیقی در آخرت هستند توصیه می کنم.

آن خداوندی که خوانیمش صمد * از من و تویی نیاز است تا ابد

پس نگو کارم بود بهر خدا * بر خودت باشد تمام نیک و بد

گر که کردی کاری را بهر خدا * کن فراموشش چو دور است از فنا

با خلوص و نیت صادق نما * وقف مولا در درون این سرا

ای خدا اخلاصی ده در این سرا * تا کنم غیر تو را از جان رها
من فقط خواهم تو را از عمق جان * چون تویی داد درونم ای خدا
هر چه گشتم رنگ و در بی رنگی بود * رنگ مردان خدا بی رنگی بود
گر که حق خواهی همی تو روز و شب * دان که رنگ حق همان بی رنگی بود
از خدا خواهم خدا را با خدا * تا خدا گردد خدایم ناخدا
کن خدا را با خدا جانم صدا * چون خدا آرد خدا را ای خدا
آن که از داد خموش دل من بی خیراست * کار من در نظرش دان که بسی جلوه گر است
من گنهکارم و از غفلت خود با خیرم * در چنین حالی چه گویم که کلام بی اثر است
ای که از داد خموش دو جهان بی خبری * بهر چه نیک به سیمای حقیر می نگری
باگنهکاری و غفلت گذشت وقت و زمان * حیف و صد حیف که از عمر نبردم ثمری

لحظه ای گردم مرور احوال خویش * از خلوص محروم بدیدم حال خویش
هر که را برتر ز خود دیدم عزیز * غیر از این خود که همی هست مال خویش
هر که خواهد عزتی اندر جهان * راه اخلاص را رود اندر نهان
با خدا باشد که عزت بی گمان * از وجود حق شود بی شک عیان
عزت ار خواهی برو سوی خدا * غیر از آن آرد هزار و یک بلا
ذات حق باشد غنی و بی نیاز * می برد بالا تو را تا انتها
دان که دنیا محل گذر است * خوب و بد مرکب سیر و سفر است
عمر ما لحظه ای از دار فناست * لحظه ها نیک و بسی پر گوهر است
من در این دنیا ندارم غیر تو یار دگر * پس محیایم نما بهر همین دید و نظر
تا شوم راحت ز مکر و شر این دنیای دون * با همان داد خموش روح و جان در این سفر

غیر از خدا چیزی در این عالم ندارم * با این وجود حرف دلم را می نگارم
هر چند تو بر اسرار پنهانم گواهی * گویم که من غیر از تو را خوارش شمارم
حالا که قلب من، سراسر بهر یار است * یک قطره اشک من، نمی در خشکه زار است
گرمای شوق وصل یار، دانی که ناب است * با عشق مولا، جان من همچون بهار است
غرق و گشتم در حریم عاشقی، تا مثل آن دریا شوم * قطره ای هستم ز دریای وجود، بی شک همان دریا شوم
ای عزیز جان و دل، راهی بده تا سوی آن دریا روم * جان جانان هم‌رهی کن تا که من هوشیار آن دریا شوم
من که در وادی عشق، هستم اسیر * بر تن و جان و دلم، هستم امیر
آن اسیری و امیری دلم * بوده از دلبر و من، هستم اجیر
بی تو چه کنم، که چون تویی غمخوار نیست * راز دل من، ز چون توئی سرشار نیست
گویند ره تو با دلم، ساز شود * گویم که، ره همچو منی هموار نیست

کن اقامه تو نماز در وقت آن * با خلوص جان و دل اندر نهران

در همان وقت نماز گو تو به کار * اصل کار من نماز است بی گمان

میخانه به رویم چو شود باز، به هنگام نماز(1) * گویم خدایا تو بده، باده ز پیغام نماز

تا روح من خسته شود صاف، ز اذکار نماز * در اوج وفا همی شوم پاک، ز فرجام نماز

ای خدا جان و جهانم، همه دیوانه توست * ای شها روح و روانم، همه پروانه توست

می و مستان، همه دردی کش میخانه توست * جام شادی و طرب، از ره خمخانه توست

جان جانان، عاشقی شوق دگر دارد * یار ما عاشق کشی، جای دگر دارد

راه و رسم عاشقی، لطف دگر دارد * گرچه عشق و عاشقی، حرف دگر دارد

من اگر مستم و مستی هم فناست * چه کنم معشوقه ام در این فضاست

به قضا و قدرش من دل خوشم * چون که روحم طالب همین غذاست

ص: 32

1- میخانه چو گردیده شود باز، به هنگام نماز

ای خالق جان، گو که نهان را چه کنم * در پرتو عشقت، دگران را چه کنم
عاشق کنی و روحی و روانم بخشی * در مستی وصل، روح و روان را چه کنم
ای که در چشم من زار همی می نگری * از درون دل و جانم چقدر با خبری
عمر من گشته تمام و تن من رفته به خاک * ای عزیزی که ز احوال دلم بی خبری
چون توئی محرم اسرار، ز اسرار بگو * چون توئی گلشن ابرار، ز ابرار بگو
چون توئی مخزن انوار، ز انوار بگو * چون توئی قاسم اشرار، ز اشرار بگو
اندر این خانه ی دل یک گوهری بود تورا * فکر خاموش درون بهر کسی بود تورا
ظاهرت گر همه جا در غم دوران سوزد * در سرا پرده ی آن داد رسی بود تورا
در فراق تو، همی کوکو کنم * از ضمیر خود، چو پرس و جو کنم
کی شود آسان، روال وصل تو * تا که با آن، لحظه ای سوسو کنم

از غم عشق تو من ، سوی رخت ره پویم * در فراق تو، به کوی گوهرت ره پویم

من در این ره ، به تو باشد نظرم دم به دم * چون تو خواهی به کرم، سوی رخت ره پویم

گر تو باشی مأمن و مأوای دل * گر تو باشی عاشق و شیدای دل

گر تو باشی رمز و رسم راه عشق * من چه گویم چون توئی گویای دل

می شود روزی تمام کائنات * بهر تسبیح خدا با صد دوات

بر بشر لبخند زنند در این دیار * کین چرا گشتی عزیزم کیش و مات

عشق ز دل آید برون * دل به عشق نازد کنون

رقص عشاق در خطر * کرده روحم را جنون

هر کس که مرا یاد کند در چم و خم * هموار و کنم رهش ز دام هم و غم

روشن کنم از بهر تو گل ره او * چون موجی روم روبه وصالش دم و دم

من عاشق و شیدای محبوبِ چو دلبر شده ام * و ز عشق وصال تو دیوانه و سرپر شده ام

لطفی تو نما اینک ای داد درون من * تا همره نور تو گویند که انور شده ام

از پرتو دل، هرچه تراود خوش است * وز جانب او، هرچه بیارد خوش است

آهنگِ نهران، کرده به پارزم گهی را * جانانِ نهران، هرچه برآید خوش است

من به عشقِ سحری، بی دل و بی تاب شدم * جامه زهد و ریّا کندم و بی خواب شدم

لطف حق دیدم و با جود و کرم یار شدم * بهر اخلاص درون، گو که کمی ناب شدم

در وادیِ حیرانی، گر عاشقِ شیدایی * باید که کمند دل، بگشایی ز تنهایی

با قامتِ رعنائی، وز آن همه مهمانی * باید که جدا گردی، در عالم رسوایی

زمزمه عشقِ نوائی است که در خلوتِ اُنس * می دهد روح فنا در دو جهان وصلتِ اُنس

وصلتی را که کند جان و دلم همره دوست * تا برد هرچه جز اوست و بدهد وحدتِ اُنس

ای رها گشته ز جان، با که هم آغوش شدی * پرده دار ره دل، با چه هم آغوش شدی

عشق تو همچو چراغیست برای دل ما * تو که با خاطر معشوقه هم آغوش شدی

ای خدا، جان جهان، چون سوی جانان می رود * این دل غم دیده با شوری دوچندان می رود

بهر حق گر و شود ارکان غمدار نهان * مرکب امن و امان، راحت به میدان می رود

ای عزیزم تو چرا نیک به من می نگری * بهر چه جان مرا پاک و بری می نگری

گر رود پرده کناری و شوم من رسوا * می کنی چشم رها سوی دگر می نگری

ای که بر قلب و دل و جان حقیر می نگری * گو چرا ظاهر من را تو قشنگ می نگری

گر که واقف شوی بر قلب سیاه و بدمن * می شوی از من فراری و به خوبان نگری

ای که از درد دل خسته ی ما بی خبری * از غم درد و ازین حادثه ها بی خبری

غفلت و سستی و انواع گناهان دگر * عمرمان برد و ازین بی خبری، بی خبری

ای که همراه منی در همه ی کون و مکان * راه حق را تو نما در ره تاریک جهان

تا رهم از غم بی تابی این روح و روان * پر گشایم ز سرای پر اسرار و نهان(1)

ای که رفتی از جهان بر ما رسان هر دم پیام * جان من تشنه و تو بگوبه من با هر کلام

از همان برزخ و وعده خداوند جهان * تا که عبرتی شود ز نفس دون گیرم لگام

قربان دلی که بوی عشق آید از او * آن جذبه که از سبوی عشق آید از او(2)

فریاد نهان همین بود از همه سو * در جان و تنی که سوز عشق آید از او

جانا ز نهان، نسیم عشق، آید از او * بر جام جهان، نهیب عشق، آید از او

فریاد دلم، ز جان، چو گوید به حقیر * در بی خبری، خیر ز عشق، آید از او

ص: 37

1- تا روم با جان و دل سوی رخت با صد توان داد خاموش درون برد مرا سوی همان

2- لعنت به دلی که بوی عشق ناید از او

گر باده مستی، ببرد از من هوش * ور کاسه صبیری، بدمد بر من هوش
در هوشی و مستی، چو شوم من مدهوش * گویم به خدا، خدا مبر از من هوش
گر شوق نهران، عیان و پنهان باشد * دیگر چه غمی، که کی مسلمان باشد
فریاد نهران، اگر چه ساکت باشد * خاموش، ولی، صدا دو چندان باشد
مژده ای دل، جان جانان، نغمه دیگر کند * پیام بهر مولا، لحظه لحظه، چهچه دیگر کند
جشن و ماتم، شادی و غم، هر دو دارند یک * قلب مؤمن، ذره ذره، غمزه دیگر کند
تا جان جهان، در ره منصور بود * با نغمه گل، گر همه مسرور بود
راهی تو نما، بر ره و ره گم کرده * تا قطب زمان، یکسره محشور بود
گرچه می دانی زمان، روزی به پایان می رسد * طالع بخت بشر، روزی به سامان می رسد
ای خوشا بر آنکه در، عمر شریفش در جهان * روز و شب گوید، کجا جانم به جانان می رسد

هست من باشد درون هست تو * نیست و باشد جام جم، بی هست تو

هستی ات را کی بود حد و حدود * هستی کونین بود در هست تو

لب سراسر خنده اش طناز بود * در غمش گویا سکوتی ناز بود

بر سکوتش بی صدا فریاد بود * زیر لب غم نامه اش پر راز بود (1)

سرنوشت از سرنوشت گیرد پیام * اشک و آه و دل ز جان گیرد قوام

بر مزار آدمی باید نوشت * جان و دل از سرنوشت گیرد مرام

من چو صیدی بی نشان، در دام تو * مرحم قلب و دلم، در نام تو

داد خاموش درون گوید ز من * اشک چشم جان من، در جام تو

آنچه کرده انقلابی، در درون ما مدام * آنچه کرده بر من و تو، حجت یار را تمام

بوده باشد، داد خاموش درون و هم برون * آن خروشی که، ز هر موجی همی گیرد انام

ص: 39

1- پشت لبخندش نگاهی پر صدا با تو می گفت جان من پر راز بود

هرکه در کون و مکان، نام و نشان از یار نام آور گرفت * از کرم آب بقاء، بهر لقاء از ساقی کوثر گرفت
از گذشته تا به آتی، غم به دل هرگز ندارد در بصر * چونکه در اوج جوانی، تا به پیری رسم پیغمبر گرفت
مانده ام از بندگی، راهم بده * در کویر عاشقی، جایم بده
بی تو جانم، در ره میخانه سوخت * جان جانان، جرعه ای آیم بده
گر بخوانی ذکر حق بر آب و نار * می شوند تسلیم و گویند ای نگار
داد خاموش درون و هر چه هست * ذکر یارب یارب است با حال زار
ساقیا زمزمه عشق، حلاوت دارد * شوق دیدار رخ یار علامت دارد
کام ما از قدح و می، حکایت دارد * یا که با قهقهه دل، تلاوت دارد

مرغ شب خوابید و من، از گریه بیدارم هنوز * گرچه هستی در برم، مشتاق دیدارم هنوز
چشمه ها خشکید و دریاها ز موج، افتاد و لیک * اشک من می بارد از، قلب گنه کارم هنوز
آرزوی اهل عرفان، نام و در بی نامی است * هرچه دارند این عزیزان، از در گمنامی است
آن غباری را که مسند، می نهد بر قلب و جان * شام هجران بشر، اندر پی بد نامی است
مسلخ انس، عجب درد و دوایی دارد * هرچه دارند این عزیزان، از در گمنامی است
منبر از واعظ عاشق، ندارد خبری * مرکب لطف، عجب حال و هوایی دارد
یادم آمد که در این، میکده هم یاری هست * باده و جام ز ازل، در بر هر دامی هست
داد خموش درون، در پی دلداری هست * جامه و دام اجل، در ره هر جانی هست
از بس که جفا کردم، بر دیده و دل هر دو * شک کرده دل و دیده، بر قهر و وفا هر دو
گر اهل یقینم من، در وادی شکاکی * گویا که شکستم من در فقر و غنا هر دو
در مروه دل، صفای جان را دیدم * در غمزه چشم، چشمک خان را دیدم

در روز الست، نظم و حساب را دیدم * در گیسوی حق، پیچش و سان را دیدم
می شود روزی درون آدمی * از پلیدی پاک و دور از هر بدی
راه عقبا را رود فریاد ما * سوی فطرت، فارغ از هر نوع کژی
عقده هائی چون حقارت در نهان * می کند ویران تمام جسم و جان
کن مداوایش تو با دین خدا * تا شوی راحت ز امراض روان
داروی هر نوع حسد در دین ما * یاد حق باشد به همراه رضا
کن عزیزم تو حسادت را رها * تا که گردی فارغ از هر نوع جفا
گر چه تو دیگر نمی آیی به کوی آشنا * لحظه های با تو بودن کی رود از یاد ما
خوش بر آن بادا که در پیچ و خم کوی و زمان * تا ابد باشد رفیقی مثل ماه و با وفا

ای عزیز گو توبه من در این سرا * با کدام اخلاص شوم اهل وفا
گر که عمر من شود اینک تمام * با چه رویی گو روم سوی خدا
می شود روزی در این دنیای شاد * سرخوشی هامان رود هر دم به باد
خنده و شادیّ جسم گردد فنا * با همان شادیّ روح آییم به یاد
مرکز عشق خدا است اینجا * یک جهان عشق نهان است اینجا
ترس بیهوده ز معشوق چرا * مظهر عشق و صفا است اینجا
اشک آمد و قطره قطره از چانه چکید * ابر آمد و قطره قطره بر خانه چکید
این گریه که امروز چو باران بارید * رحمت شد و قطره قطره بر ساقه چکید
باریّا عمرت شود هر آن تباه * چون ریّا باشد گناه اندر گناه
ای عزیزم توبه کن از هر ریّا * تا خلوص آید به قلبت در نگاه

ای که هستی در دو دنیا بی نظیر * بهر چه گشتی تو در جسمم اسیر

کن تا با آن روز و شب صد کار نیک * تا شوی بر جسم و جان من امیر

جسم من گیر و ببر بالای دار * تا شوم راحت ز شرّ سوز و نار

کار من گشته خراب اندر خراب * با همان مکر ریّا در کار و زار

روح تو باشد فراری از گناه * چون که باقی بوده و باشد چو ماه

گر که خواهی تو شوی اهل فلاح * لطف حق را تو بخواه با نیم نگاه

خوش به حال آنکه در کون و مکان * با بصیرت بوده و دور از گمان

بهر فردا می کند جان را چو ماه * راه حق در پیش و گیرد در جهان

ذکر یارب، تا سحر جانانه بود * قلب عاشق، پر ز آه و ناله بود

شب سکوتی را، به فریاد داده بود * صبح صادق، در دل آن لاله بود

هر که جز حق می شود روزی تباہ * مال و جاه و چهره های همچو ماه

پس میند هرگز به دونی جان و دل * چون شوی بی شک و شبهه بی پناه

در جهان بر عبد و خانی دل نیاز * بر مقام و پست و جاهی دل نیاز

صاحب پست و مقام و سیم و زر * بی گمان گردد فنا؛ پس دل نیاز

دار دنیا به جز حق همه در گذر است * مسند و مال جهان هر دو به جدپر خطر است (1)

وای و بر هر که در این دار، بدان دل بندد * بی شک این کار، شب و روز همی پر ضرر است

من در این دنیا ندارم جز تو معشوقی دگر * کن مرا هر دم مهیا بهر این دید و نظر

تا روم در اوج ایمان سوی یکتایی خبیر * با همان شوق الهی در مسیری پر خطر

شوق عشق معشوقم ساغر کش است * اندر این ره، عارفی عاشق کُش است

ص: 45

1- دار دنیا تو بدان همچو زمان در گذر است پست و مال و مقامش، به جد پر خطر است

گر چه عشق، هر دم زند ما را ندا * آن ندا، هم عشق و هم عارف کُش است
ما بی خیران را، خبر از عشق خدا نیست * در عشق خدا، راهی به جز صدق و صفا نیست
خواهی نشوی رسوا، اخلاص و نما در پیش * اندر ره عشق، جای بسی چون و چرا نیست
من ضعیف النفسم و از تو همی خواهم شفاعت * نیست و اخلاصی به کارم، تا که گیرم مزد طاعت
هر چه کردم شد ریا و آنچه دیدم بود خطا * با چنین حالی چه گویم ای خدا با صد خجالت
روزی که مرا غمی نهان است * آشفته تر از زمین زمان است
در پرتو آن غم نهانی * گویم که بشر همان جهان است
ای که از قلب و درون من زار بی خبری * بهر چه بر من ژولیده چنین می نگری
قلب من بوده سیاه و عملم رفته به باد * فرصت توبه ندارم و نبردم ثمری
من در این دنیا ندارم غیر تو یاری دگر * پس مهیّانم نما بهر همین دید و نظر

تا شوم راحت ز مکر و شرّ این دنیای دون * با همان داد خموش روح و جان در این سفر

ای عزیز جان من، جان را فدایت می کنم * جان ندارد ارزشی، روح را نثار می کنم

دان که همراه همان جان و روان، در کوی دوست * با تمام زیر و بم، هر دم صدایت می کنم

در عمق روح و جان من پیدایی پیدا * در وادی ی عشق توام تنهای تنها

گر چه تویی پیدا و من تنهای تنها * در عمق ناپیدای من هستی تو پیدا

مبانی اخلاق در پزشکی

شاعر در مقاله ای تحت عنوان مبانی اسلامی اخلاق پزشکی که برای کنگره سالیانه اخلاق پزشکی کشور آماده نموده بودند مطالبی را مطرح که از باب اهمیت به روش پژوهش و قسمتی از نتیجه گیری آن جهت استحضار عزیزان اشاره می شود: شاعر این پژوهش را با رویکرد تحلیلی انجام داده و به تناسب از انواع تحقیق تحلیلی مانند

تاریخی، فلسفی و حتی تحقیق ترکیبی که به نوعی فراتحلیلی است استفاده نموده است. به گونه ای که با عنایت به بررسی آیات و روایات و مطالعه عمیق دهها منبع و تحلیل و ارزیابی اطلاعات موجود در آنها، مسائل زیر را اثبات نموده است:

ص: 47

1) اخلاق و ارزشهای اخلاقی از امور فطری بشر است. 2) تعالیم الهی بر محور مسائل اخلاقی قرار داشته است. 3) اصول اخلاقی هر دیدگاهی از مبانی اعتقادی آن نشأت گرفته و روش ها و فنون خاص اخلاقی خود را به دنبال خواهد داشت. 4) مهمترین مباحث حوزه اخلاق از جمله اخلاق پزشکی، بررسی مبانی اعتقادی در اخلاق می باشد. 5) موضوع اخلاق، نفس انسان است که افعال زیبا و زشت به طور ارادی از او صادر می شود. 6) تمام بایدها و نبایدهای اخلاقی قرآن برای یک پزشک؛ همگون با فطرت و تامین کننده نیازهای بی صدای درون و برون وی می باشد. 7) فضایل اخلاقی از نگاه قرآن و معصومین (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، صرفا برای این جهان پزشک نیست، بلکه از آن مهم تر، برای سعادت مندی وی در حیات ابدی است... و در مجموع اثبات می نماید که یک پزشک زمانی که بصورت اعتقادی، نسبت به مبانی اسلامی اخلاق، معرفت و به دنبال آن ایمان و یقین پیدا نماید و با تمام وجود آنها را بپذیرد؛ بدون شک در لحظه لحظه حیات مخصوصا در زندگی شغلی خود؛ عالمانه و عاشقانه به عنوان یک تکلیف الهی بدان پایبند بوده و در پرتو آن همواره احساس لذت و آرامش خواهد کرد. چرا که باور نموده است که فضایل اخلاقی از نگاه قرآن و معصومین (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، صرفا وسیله ای برای سامان دهی به رفتار این جهانی او نیست، بلکه از آن مهم تر، برای پی ریزی بنای حیات ابدی او به حساب می آید. آری این نگرش فرجام شناسانه به فضایل و الزامهای اخلاقی، چنان بر ارج و اهمیت کار یک پزشک می افزاید که بدون اعتقاد و ایمان به مبانی اسلامی اخلاق، پای نهادن به حریم رستگاری که مطلوب همیشگی آدمی است، ناممکن می نماید. نتیجه اینکه اگر حجابهای

غفلت بر طرف شود مشخص خواهد شد که تمام باید‌ها و نباید‌های اخلاقی قرآن برای یک پزشک؛ همگون با فطرت و تامین کننده نیازهای بی صدای درون و برون وی

می باشد . بنابر این ای عزیز:

آن پزشکی که بدون هر صدا * راه فطرت را رود در هر کجا

بر اساس خلق نیک انبیا * می شود آرام و اندر دو سرا

گر کنی اخلاق خوبی انتخاب * می شوی فارغ ز هر نوع اضطراب

آن پزشکی که رود راه فلاح * روح وی گردد رها از هر سراب

می شود روزی پزشکی سر فراز * همچو سینا در مسیری پر فراز

با همان خلق نکو در این سرا * وقف بیمارش شود در هر فراز

آن پزشکی که بود اهل خدا * اهل ایمان و خلوص و هم دعا

بی شک و شبهه شود اهل فلاح * در مسیر طبّ و درمان و دوا

آن پزشکی که کند دل را رها * از همه قید و قیود این سرا

ص: 49

می شود راحت ز شرّ هر بلا * با همان اخلاق خوب و با صفا
ای پزشک با صفا این را بدان * آنچه معصوم گفته در سرّ و عیان
بهر فطرت بوده و راه کمال * غیر از آن باشد تباهی بی گمان
بر پزشک متّقی هر دم سلام * چون که در راه رسول باشد مدام
با محبت می کند درد را دوا * بهر بیمار آن خود دارد پیام
آن طبییی که به سرّ و هم عیان * بوده با بیمار خود نامهربان
می شود روزی پشیمان از نهان * می کند بر وی محبّت بی گمان
گر چه بر بیمار بود حقّی ز دین * با ادای آن شود چون متّقین
روح آرامش درون این زمین * با همان تکلیف شود راحت ز کین
آنکه بر بیمار کند مهر و وفا * روح وی گردد رها از هر جفا

داد خاموش درون خواند تو را * بهر دلجویی وی در این سرا

کر که رفتی به عیادت ای پسر * با خودت بر تحفه های خشک و تر

کن رعایت حال و احوال مریض * و فق آنچه گفته دین بر وی نگر

استرس و اضطراب

شاعر در مقالاتی تحت عنوان "مقابله با بیماریهای روانی بدون استفاده از داروهای شیمیایی" که در مجله علمی، تخصصی بهروان وابسته به دانشکده روانشناسی دانشگاه اصفهان منتشر شده؛ آورده است که دین به افراد، احساس قوت قلب و تسلی خاطر می بخشد و باعث می گردد که ترس از امور مجهول و اضطراب و افسردگی ناشی از آسیب های فردی و اجتماعی تقلیل پیدا کند. به بیانی دیگر اعتقاد به روز جزا و اینکه سررشته همه امور بدست خداوند بوده و در هر بلا و مصیبتی؛ صلاح و حکمتی نهفته است می تواند در ایجاد آرامش و تسلی خاطر معتقدان تاثیر غیر قابل انکاری بگذارد. بدون تردید افراد مذهبی خیلی راحت می توانند با رویدادهای منفی زندگی و عوامل فشار زای روانی مقابله کنند. زیرا

ص: 51

برای مقابله با فشار روانی به خوبی از نیایش، آداب و مناسک مذهبی، جهت تجدید قوای روان شناختی خود استفاده می نمایند. این راهبرد می تواند بر واکنش های عاطفی، شناختی و رفتاری انسان در مقابله با فشارهای روانی تاثیر قابل ملاحظه ای ایجاد نماید. شاعر در چندین جلد کتاب در مجموعه ای تحت عنوان "فریاد خاموش درون" کم و کیف رسیدن به آرامش حقیقی را به اشکال مختلف بیان نموده و در مقالات مزبور، نیز برای مقابله با فشارهای روانی از جمله معضل اضطراب و نگرانی، استرس و دلهره، افسردگی و ناامیدی بدون استفاده از داروهای شیمیایی؛ با بیانی دیگر مطالبی را مطرح کرده است که در صورت توفیق به صورت مستقل با عنوان "نقش مدیریت رحمانی در بهداشت روانی" منتشر خواهد شد. آری ای اهل آرامش:

دین اسلام دین شادی و نشاط * بهر فطرت در درون و هم حیاط

می کند آرام همی روح و روان * با حالالی که بود نور بساط

ص: 52

همچو باران بر همه جا تو بیار * تا شود روح و روانت ز رنگار
گر چنین کردی شوی آرام و شاد * با همان لطف ولیّ و کردگار
دان که انسان در زوایای نهان * بهر آرامش رود تا آن کران
از غم و افسردگی و مثل آن * پاک و گرداند همه روح و روان
گر روی در راه مولا هر زمان * می شوی آرامه، اندر دو جهان
روح آرامی که بی شک در زمین * می برد از یاد تو، درد و فغان
اضطراب و دلهره در این جهان * می شود حاصل ز حدس و هم گمان
گر که تو خواهی شوی فارغ ز آن * کن خدا را در دل و دیده عیان
اضطراب و استرس در هر کجا * می کند روح و روان را بی صفا
پس عزیزم کن رها هر یک ز جان * تا شوی آرام، اندر این سرا

ص: 53

استرس آرد فشاری بی امان * ذره ذره بر تمام جسم و جان
چون که خواهی با محیط تازه ای * آشنا گردی نترس از این و آن
کن تو بر افسردگی در هر زمان * هم جهاد و هم دعا اندر جهان
چون غم و اندوه آن بر جسم و جان * تار و پودت را کند بی شک خزان
داروی افسردگی و اضطراب * یاد حق باشد درون آن کتاب
پس عزیزم کن رها تو غیر آن * تا شوی راحت ز هر نوعی سراب
قدرت دین خدا بر نفس و جان * می کند غوغا درون این جهان
استرس و اضطراب بی هر گمان * وفق دین گردد مداوا در روان
از چه گویم من در این ماتم سرا * از غم و افسردگی و صد بلا
هرچه گویم می کند دل را خراب * غیر آنچه بوده در راه خدا

ای خداوندی که هستی در درون قلب ما * از همه غم های عالم جان ما را کن رها

یا بده آرامشی فوق همه دید و بیان * تا شویم آسوده از دنیای دون و ماسوا

گر که دانی می شوی فارغ ز هر نوع دردسر * با همان ایمان نابی که همی آری به سر

با خلوصت کن توکل بر خدا در طول عمر * تا شوی شاد و همی اهل سعادت سر به سر

چشم دل دیده گشا تا نبرد خواب مرا * داد خاموش درون داد بزن تا به خدا

با همان دیده شوم شاد در این صحن و سرا * اضطراب و استرس هر یک شونداز من جدا

بصیرت، فطرت و اندیشه

پنجره در پنجره با دید حق زیباستی * دیدن با چشم و هم با چشم دل زیباستی

داد هر دیدن بود دید همان زیبایی ها * دید با دید ولا در هر کجا زیباستی

ص: 55

دیده ات را شستشوده با بصیریت کن نگاه * تا شوی فارغ ز اما و اگر در هر پگاه

راه حق باشد همان راه رسول و آل او * غیر از آن باشد تباهی و روی در عمق چاه(1)

دین حق خنثی کند در عرفضا * جنگ نرم و نانورا با هر صدا

داد خاموش درون کویدبع ما * خواست فطرت دین بود در این سرا

چون که قتنه همچو تاریکی ی شب * سویت آمد با هزار و یک شعب

با بصسرت کن تمسک بر ولی * تا شوی دور از بلا و لرز و تب

لحظه ها لحظه می آید به کام * عمر ما هم می شود روزی تمام

قدر عمرت را بدان در این سرا * خوب و بد با آن شود بی شک به نام

کر که دانا باشی تو اندر جهان * می شوی مومن بدون هر گمان

وان که نادان بوده بر سر و عیان * ظلم وافر کرده بر روح و روان(2)

ص: 56

1- دیده گان را شستشوو با بصیرت کن نگاه * تا شوی فارغ ز امام و اگر در هر نگاه گر شوی آکه ز اسرار وجود و ماورا * راه حق برتود هر

دم نمایان در نگاه

2- وان که نادان بوده و هم ناتوان * رنج بی پایان رساند بر کسان

یک کلام گویم با صدق و صفا * تا که کیرید به جان ای رفقا

راه جان همان راه ولی * انتخاب با تو بود در این سرا

نیک و می دانی خدای و سر * داد خاموش نهان است در بشر

کر که خواهی در جهان گردی تو سر * با خدا باش و جدا شو از بشر

قلب من گشته سیاه و بی فروغ * از حقیقت دور و دور است از نبوغ

ای خداوند کریم و با حساب * کن رهایم از میادین شلوغ

راه ما راه تو باشد ای خدا * راه فطرت راه محبوب و ولا

دان که حق را در دو گیتی بی صدا * داد خاموش درون خواهد ز ما

می شود روزی تمام مسلمین * بر علیه ظالمان این زمین

در بلاد خود ز ظلم حاکمین * با قیام خود کنند احیای دین

ص: 57

خوش به حال آنکه در کون و مکان * با بصیرت بوده و دور از گما

بهر عقبا می کند جان را فدا * راه فطرت را رود با صد توان

با تفکر جان و دل را کن شریف * تا شوی با نفس دون خود حریف

ساعتی گر تو کنی فکر حنیف * دشمنت سالها شود خوار و خفیف

می شود روزی که وقت نازنین * چون طلا گردد عزیز و هم وزین

با تامل کن تو صیدش ای عزیز * تا روی سوی سعادت در یمین

چون در این عالم نبوده عید و ناپیداست هنوز * جشن و شادی و شغف گویی که بی معناست هنوز

دشمن از خانه نرانده منتظر گوید به ما * جان و دل جارو نکرده رُفت و روز و داست هنوز

دین اسلام جامع فرد است و جمع * هم به فرد داده اصالت هم به جمع

گر چه پاسخگو و مسئول بوده فرد * غیر آن را کرده بر تو نهی و منع

ص: 58

می شود روزی من شوریده حال * از درون خود همی پرسم سوال
در جوانی کی شدی پاک از گناه * فرصت گشته تمام همچون نهال
اسلام و حق محبوب واست در قلب انسان * با دست آن فتنه گران گردیده پنهان
دانی که دشمنان شوند رسوای تاریخ * اسلام ناب بی شک شود فریاد خوبان
آنکه با عشق خدا جوشد همی * در دو عالم دیده-ها پوشد همی
غرق حق گردد درون این سرا * با همان نقش و نگار کوشد همی
گر کنی ، راه خدا را امتحان * می شوی آرامه، اندر دو جهان
روح آرامی که بی شک در زمین * می برد از یاد تو، درد و فغان
وای چه گرداب عجیبی است عشق * منظره ی شوق عظیمی است عشق
در ره آن فکر و تعقل نکوست * جام خم اشک طبیعی است عشق

دلدادگان یار، همچون پرستوها * با عشق ناب خود، از اوج معبدها

با اشک جان و دل، پنهان کنند نجوا * ای یار محرومان، پس کی شوی پیدا

در چشمه سار پیکرم، گردی هویدا * با اشک جان، می شویمت، دردشت و صحرا

از نام تو گیرم، پیامی بهر عقبا * تا فکر خود را، من برم آن سوی فردا

می شود روزی بدون هر شعار * با بصیرت ما رویم در نزد یار

در فضایی که بود پر رمز و راز * راه فطرت می رود سوی نگار

آنجا که من است من فنا باید کرد * آنجا که دل است دل رها باید کرد

آنجا که ره است حق جدا باید کرد * و اندر ره حق جان فدا باید کرد

خوانند مرا به آنچه ملّت خواهد * من خوانمشان به آنچه فطرت خواهد

دانی که ز آن سو ترا می خوانند * چون پرده دری لطف و منت خواهد

با روح و روان، نظر به او بسته ام * وز هر دو جهان دیده فرو بسته ام
گر جامی ز می، همی رسد از دم دوست * در مستی آن دیده بدو بسته ام
آنچه کرده زیر و رو قلب تو را هر با مرام * آنچه کرده بر نبی آدم همه حجّت تمام
نعمت عقل درون و حجّت و حرف رسول * می کند دل را قوی و می دهد جان را قوام
اکنون که رهش، سوی حقیقت باشد * در محفل رندان، چو طریقت باشد
گر عاشق و شیدای بصیرت باشد * با پیر خمین، یار شریعت باشد
ای عزیز دانی چرا هستم چنین * با دلی رنجور و عاصی در زمین
می شود عمر حقیر روزی تمام * با چه اعمالی شوم اهل یمین
گر رها کردی تو، دنیای دنی * می شوی حاکم چو سلطانی غنی
چون که تسلیمش شوی در این سرا * بر تو حاکم می شود با صد بدی

از عمر رفته جان من، هر دم حیا کن * دنیای دون، را از درون دل رها کن

غافل مشو از راه حق در دار فانی * یعنی ره حق را ز عمق جان بنا کن

یک به یک رفتند رفیقان زین جهان * کار ما هم می شود روزی همان

پس عزیزم قدر خود را خوب بدان * تا شوی فارغ ز شر این و آن

گر که باشی در اراده تو ضعیف * در شعار باشی فراتر از حریف

چون که باشی در اراده تو قوی * دشمن تو می شود خوار و خفیف

می شود روزی که فتنه از خفا * بر ملا گردد ز بیداری ما

با بصیرت چهره ی حق وا شود * بی شک و شبهه رویم راه خدا

چون که می آید، به جان ما، ندای فطرتی * نور ایمان میدهد، هر دم پیام رحمتی

مال و ثروت، جاه و قدرت، در حریم کبریا * می زند آتش، به جان هر مرام و سنتی

ص: 62

می شود از هر وسیله تا هدف * استفاده کرد و رفت سوی شرف
دید اسلام غیر از این است ای بشر * چون هدف باشد مقدّس دون حرف
یک روز به خوب و بد نظر می کردم * در وادی دل سیر و سفر می کردم
از خوب ندیدم ضرری در همه عمر * وز جانب بد به حق حذر می کردم
شاید آنجا شده غوغایی و من بی خبرم * از دل فتنه گری خبران بی خبرم
بسته ام بر تن خود تا غم بی خبری * چون که نیستم من بصیر و همی بی خبرم
دان که رزق شبهه ناک هر دم کند روح را خراب * چون که آن باشد حرام و هر حرامی می کند جان را کباب
پس نما جانم گذر از آنچه بوده شبهه ناک و هم حرام * تا دهی راحت به روح و هم روان ناب خود بی شک جواب
روزی از روزها من شوریده حال * رفته بودم از پی کسب حلال
با توکل بر خدای انس و جان * دون هر نوع اضطراب و هر ملال

می شود روزی که کودکان ما * با ادب گردند درون هر فضا
از حرام و لقمه های شبهه ناک * دور و گردند در زمین این سرا
می شود روزی که فطرت های ناب * راه حق را طی کنند بی آب و تاب
از زمان کودکی در هر بلاد * در مسیر حق روند با یک کتاب
می شود روزی که فرزندان ما * حرف حق را بشنوند از ناخدا
با دل و جان سوی قرآن و علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) * در نوردند راه کلّ انبیا
گو که کی جبران مافیها کنم * آنچه را خواهی همی احیا کنم
داد خاموش درون گوید ز جان * با همان لطف تو من غوغا کنم
گفتنی ها را معلّم هی بگفت * تا که بیدارم کند از خواب و چرت
گرچه بودم غافل و دور از خدا * گفته هایش روح و جانم را شکفت

دان که درک درد اندر هر زمان * بوده خود یک امتیاز بهر روان
چون که فهم درد و مشکل بی گمان * می کند آسان روال حل آن
چون که می خوابی درون هر کجا * مطمئن نیستی که بر خیزی ز جا
می کنی کوک ساعت را با امید * این امید است که دهد جان را صفا
هر که گردد همچو حیوان در نهان * حیف آن است که بماند در جهان
چون که فطرت خواست روح است و روان * منکر آن گشته بدتر از همان
'دان که پیمانه شود پر در این عصر و زمان * گر بخواهی یا نخواهی عمر تو گردد خزان
این بود پایان کار هر بشر اندر جهان * با همان وصفی که مولا گفته بر پیر و جوان
من همی دانم که جسمم در جهان * می شود فرتوت و پیر و ناتوان
پس عزیزم قدر آن را خوب بدان * چون شود فانی بدون هر گمان

انتخاب هست فرصتی پر شور و حال * در فضایی که بود پر قیل و قال

با بصیرت ای عزیز کن انتخاب * تا روی سوی فلاح با هر دو بال

انتخاب باشد چوزر در هر زمان * بهر فطرت‌های پاک بی هر گمان

با بصیرت گر کنی تو انتخاب * می شوی راحت ز شرّ این و آن (1)

یک به یک موهای سرها و بدن‌ها شد سفید * در مسیر دین و معنا یا که آن راه پلید

وای به حال آنکه رفته در مسیر نفس دون * خوش به حال فطرتی که رفته در راه سعید

لطف حق گردد نصیب من درون لحظه‌ها * چون که با آن کی شوم از لحظه‌ها آنی جدا

می کنم هر لحظه را با لحظه‌های عمر شکار * تا برم از لحظه‌های ناب خود صدها صفا

ص: 66

1- می شوی آرام و گیری صد امان

این سه رباعی را شاعر در پایان درس فلسفه تطبیقی و نیز بحث نقد فلسفه غرب در مقطع دکترای تخصصی رشته فلسفه تعلیم و تربیت به عنوان خلاصه درس سروده و آن را در پایان کلاس به سایر دانشجویان ارائه نموده و ضبط آن موجود است.

دان که تطبیق می دهد ادراک خاص * چون که آرد شاهدهی ذات از خواص

گر روی در باطن جسم و جهان * از ظواهر می شوی هر آن خلاص

دان تصور در خصوص ذات پاک هر بشر * منحرف گشته ز حق با آن همه دید و نظر

با چنین دیدی بشر گشته فدای فکر غرب * چون که این فکر کرده وی را از صراط حق بدر

گر که می خواهی شوی آگه ز ایسم های زمان * کن مرور اندیشه ها را تا شوی آگه ز آن

دان افق ها در پس اندیشه های بی اساس * گشته اند دور از هم و باشند چو بندهای کمان

نامزدی

راه فطرت باشد آن راه خدا * در مسیر نامزدی بی هر صدا

بهترین ره را برو ای با وفا * تا شوی راحت ز هر نوع ماجرا

ص: 67

بهر نامزد کن تو پرسش از کتاب * تا که گیری تو جوابی ناب ناب

پس نما بر آن عمل در این سرا * روح و جسم این را همی خواهد چو آب

کن ز معصوم (عَلَيْهِ السَّلَام) پرسش ای پیر و جوان * تا روی راه سعادت بی گمان

چون که معصوم (عَلَيْهِ السَّلَام) واسط حق است بدان * راه خوشبختی کند بر تو عیان

ازدواج با عقل شود هر گاه عجین * می کند غوغا به پا در عشق و دین

عاقلانہ گر کنی تو انتخاب * عاشقانه می شوی یاری معین

گو به هر کس که شوی تو عاشقش * طبق سنت می روی سوی رخس

خواستگاری می کنی با جان و دل * با نگاه شرع و دور از هر عطش

چون که جاری می شود خطبه عقد * لطف حق با تو شود با چند عهد

گر کنی هر دم به عهد خود عمل * می شوی راحت ز هر نوع مکر و درد

ص: 68

می شود بر من کنی روزی نظر * تا شوم محبوب همسر در بصر

با عمل بر گفته ی حقّ نبی * یار وی گردم شب و روز چون پدر

گر که خواهی تو شوی اهل فلاح * با همان زوجی که آری در نکاح

کن دعا هر روز و هر شب در خفا * چون ائمه (عَلَيْهِمُ السَّلَامُ) در فضایی بی مزاح

می شود روزی که قبل از ازدواج * راه حق را ما رویم نه اعوجاج

همسری پیدا کنیم دور از گناه * چون که با وی می رویم راه سراج

دان که همجنس بازی در سر و عیان * ظلم وافر بوده بر روح و روان

هر گه گردد اهل آن در هر زمان * می شود خوار و ذلیل بی هر گمان

هر که در دوران خوب نامزدی * در مسیر حق رود دور از کژی

بی شک و شبهه شود اهل فلاح * با همان داد ولیّ و هم نبی

می شود دوران نامزدی ما * وفق سنت گردد و حکم خدا
چون که با حفظ شئون گردیم رها * از همه خلق بد و عیب و خطا
گر کنی همسر خوبی انتخاب * می شوی فارغ ز هر نوع اضطراب
چون که با وی می روی راه فلاح * روح تو آرام و گیرد وقت خواب
خواستگاری یک زمان نیک و خوب * بهر تشخیص فضائل از عیوب
با درایت کن عزیزم تو عبور * از شمال زندگی تا به جنوب
با درایت کن تو همسر انتخاب * چون که آرامش همی آرد چو خواب
داد فطرت داد خاموش دل است * پاسخش ده با همان اسلام ناب
عقل تو گوید عزیزم ای جوان * همسر بی عیب نباشد در جهان
هشت و چار و دو فقط بودند چنان * پس نما خود را برون از فکر آن

خطبه عقد تو چون جاری شود * می شوی محرم تو وفق آن سند
منکرش گر تو شوی روزی ز عمد * خائنی بر نفس خود ای بی خرد
بر کمالاتش تو کن هر دم نظر * از شروط ازدواج است ای بشر
با امید و اختیار کن انتخاب * تا شوی فارغ ز هر نوعی خطر
می شود روزی عزیزی سرفراز * همچو یاری در رهی دور و دراز
با همان خلق نکو در این سرا * وقف همسر هی شود در هر فراز
گر وفا باشد نیاز روح و جان * بهر حفظش کن تلاش با صد توان
با وفا گردی عزیزم و ناز و شاد * چون طلاق آرد همی درد و فغان
از دزدواج است که بود محبوب یار * این همان حرف نبی (ص) است در بحار
هیچ بنایی نزد حق چون ازدواج * ارزشی والا ندارد ای نگار

نامزدی خواهم به سیرت پاک پاک * خلق نیکش بعد از آن باشد ملاک
ظاهرش گر چه مهم است در حساب * صورت زیبا رود روزی به خاک
گر چه زیبایی عزیز است بر بشر * دین مداری بهتر است از هر نظر
همسر با دین بود محبوب حق * زندگی را می کند شیرین چوزر
دختران کوچه ای مثل گدا * می شوند خوار و ذلیل و بی بها
چون که خود را کم فروشند در جهان * بهر همسر کی کنند جان را فدا
از کنار دختران کوچه ای * بی تفاوت کن عبور از گوشه ای
کیدشان را کن رها از جان و دل * گر که تو خواهی بری یک توشه ای
آن که با اینتر نت و پت در جهان * نامزدی را می کند پیدا بدان
روز و شب لعنت کند بر جسم و جان * چون که عشقش کرده روحش را فغان

همسرانی که کنند خوب انتخاب * نامزدی را می کنند مثل گلاب
بهر عشق خود دهند دل را جلا * چون که روز و شب برند دائم ثواب
نامزدی که روز شب گوید خدا * ارزشش والا بود در دو سرا
چون که وی اهل وفا است و صفا * بهر همسر می کند جان را فدا
خواستگاری که بود اهل نماز * اهل ایمان و جهاد و ذکر و راز
بی شک و شبهه بگو آری به او * چون که خوشبخت کند و سرفراز
نامزدم باید کند دل را رها * از همه قید و قيود این سرا
چون که دنیا می کند جان را تباه * عشق همسر می دهد روح را صفا
می شود روزی شویم ما سرفراز * در مسیر نامزدی پر رمز و راز
همسر خود را کنیم خوب انتخاب * تا شویم راحت در آن راه دراز

بهر نامزد می کنم جان را فدا * چون که وی برتر بود از هر طلا
این همان پیغام حق است در کتاب * همسری تسکین قلب است در سرا
کن تو همسر انتخاب ای با مرام * تا شود دین تو در اینجا تمام
لطف حق گردد نصیبت در نماز * قلب و جان تو شود آرام و رام
می شود با هر فرود و هر فراز * در مسیری که بود دور و دراز
همچو پروانه کنی خود را فدا * بهر همسر با همان اخلاق ناز
گر کنی همسر خوبی انتخاب * می شود خلق درونت ناب ناب
همسری که بهر تو باشد چو بال * می برد بالا تو را با صد شتاب
در زمان انتخاب ای با صفا * کن هویت اصل دیگر را رها
گر چه شخصیت بود خود یک اساس * آنچه اصل است گیر و کن آن را صدا

فقه ما دارد پیامی ناب ناب * بهر هر زوج جوان با صد خطاب
گر که خواهی تو شوی آرام و شاد * راه سنت را برو با آن کتاب
گر که آسیبی رسد بر زوج ناب * زندگی را می کند هر آن خراب
کن مسلح جان و دل را با کتاب * تا شوی راحت ز آسیب و عقاب
با مشاور کن تو شور و مشورت * تا شوی اهل فلاح و معرفت
راهنمای خوب و بد باشد به علم * می برد بالا تو را در منزلت
در خصوص ازدواج این را بدان * آنچه معصوم گفته در سر و عیان
بهر فطرت بوده و راه کمال * غیر از آن باشد تباهی بی گمان
گر زفاف گردد محقق وفق دین * روح و جان با آن شود بی شک عجین
در چنین حالی شوی چون متّین * شور و شادی می شود با توفیقین

ص: 75

گر که دانی می شوی آویخته با موای بشر * بهر هر تاری که نامحرم همی بیند به سر
پس عزیزم کن حجابت را رعایت تو به دهر * گر که می خواهی شوی اهل فلاح و هم ظفر

گر حجاب باشد نیاز روح و جان * بهر چه هستی فراری تو ز آن

با حجاب گردی همی آرام و شاد * بی حجابی منشاء صدها فغان

دان حجاب باشد نیاز جسم و جان * داد خاموش ضمیر است و روان

در درون این جهان و آن جهان * بی حجابی می کند جان را فغان

همسر داری

خانواده چون که اصل است و اساس * بهر حفظش کوش و بی هر نوع هراس

گو که با همسر شوم آرام و شاد * از برای آن نما صد ها سپاس

بهر همسر کن تو پرسش از رسول و هم امام * تا که گیری تو جوابی کامل و هم تام تام

همسر و هم فطرتت را آن جواب آید به کار * داد خاموش درونت هم همین خواهد به کام

ص: 76

گر که تو خواهی شوی محبوب یار * طبق سنت کن عمل نه با شعار

راه دین و داد خاموش نهان * بهترین راه زناشویی شمار

در خصوص ازدواج و وصف آن * کن ز معصوم پرسش اندر این جهان

تا که فریاد خموشت در نهان * سوی آن گفته رود از عمق جان

زندگی را کن تو شیرین روز و شب * تا شوی راحت ز شرّ لرز و تب

همسرت خواهد ز تو با جان و تن * آنچه آید با خوشی بر گام و لب

زن و شوهر در درون این جهان * هر دو باید یک شوند تا آن کران

از منیت بگذر و خود را نبین * تا فنایش گردی ی و گردی چو آن

بر زنان متقی هر دم سلام * چون که در راه رسول باشند مدام

با محبت می کنند جان را فدا * بهر همسرهای خود دارند پیام

ص: 77

کن محبت تا توانی ای رفیق * چون محبت می کند دل را رفیق
بهر فرزندان و همسر ای عزیز * می شوی برتر ز هر دوست شفیق
وای و بر حال کسی که در جهان * بوده با زوج خودش نامهربان
گر که ایمانی بود در روح و جان * می کند هر دم محبت بی گمان
با جر و بحث و لجاجت در جهان * می شوی خوار و ذلیل و ناتوان
پس عزیزن کن رها هر یک ز جان * تا شوی راحت ز شرّ این و آن
گر که خواهی تو شوی دور از حصار هر جنون * فکر منفی را نما از جان شیرینت برون
مثبت اندیشی بود داد درونت ای عزیز * چون که شادت می کند با صد روش و صد فنون
گل‌های محبت همه در قدمت * دنیای خوشی بهر وجود و بدنت
ای همسر خوب و با صفا و گل من * صد بوسه نثار آن لبان و دهنت

می شود روزی وجود همسران * صرف یکدیگر شود در هر زمان
با محبت عشق خود تقدیم کنند * در سرای زندگی چون دلبران
بهر همسر همچو بازو پر توان * کن کمک تا وی رود تا آن کران
در چنین حالی شوید دور از گناه * هر دو باهم می روید سوی خبان
کن محبت تا توانی بهر یار * با کلام و قلب و هم چشم خمار
گر که خواهی همسرت را شاد شاد * جمله ی دوستت همی دارم بیار
می شود روزی دو تا زوج جوان * بگذرند از آنچه عیب است در میان
راه حق را درنوردند بی گمان * با گذشت و عفو خود در هر زمان
می شود روزی روی سوی عیال * با لب خندان و دور از هر ملال
عشق خود را گر کنی تقدیم او * با سکینه می روی سوی کمال

گر تو باشی همسر و همراز من * گر تو باشی همره و همساز من
گر کنی حق و حقوق خود ادا * می شوی چون بالی در پرواز من
بین زوجین می شود مهری به پا * با همان لطف خدا در ماسوا
هر دو زوج باید که پاسداری شوند * با بروز مهربانی از قفا
هر که با زوجش رود سوی خدا * جان وی گردد میرا از خطا
با وصال همسرش لذت برد * چون که آن لطف خداست در این سرا
همسر مومن بدون هر نقاب * با همان ایمان و عشق ناب
می کند پرهیز ز مشروب و مواد * چون که آنها می کند جان را خراب
چون که بر همسر بود حقی ز دین * با ادای آن شوی چون متّین
روح آرام تو اندر این زمین * با همان تکلیف شود راحت ز کین

طبق حرف معصوم (عَلَيْهِ السَّلَامُ) والا مقام * از امور مادی و پر زرق و نام

لذتی بهتر نباشد در جهان * از زناشوئی و آمیزش و کام

دان که معصوم (عَلَيْهِ السَّلَامُ) گفته اندر آن کتاب * در زناشوئی نکن هرگز شتاب

تا شوید کم کم مهیا بهر کام * با لب و دست و زبانت ای جناب

گر حیا باشد صفتی نیک و خوب * در زناشوئی بود جزء عیوب

بهر همسر کن تو آن را دور دور * تا بری لذت ز زوجت در قلوب

وقت آمیزش نما خود را رها از این و آن * تا شوی فارغ ز افکار مزاحم در جهان

در چنین حالی نما خود را مهیای همان * تا بری لذت و حظّ وافری در هر زمان

هر که با بوسیدن همسر رود * در مسیر حقّ و لذتها برد

چون که تکلیف دو زوج بوسیدن است * بهر هر بوسه ثوابها می دهد

کن تواضع تا توانی بهر یار * تا شوی محبوب همسر ای نگار
چون که دوستی و محبت در سرا * بوده محصول تواضع بی شعار
می کنم در وقت خاصش من سلام * بر جمال همسرم همچون غلام
گر چه کار من بود نوعی ثواب * راه آرامش همی آرد به کام
دان حجاب باشد نیاز روح و جان * چون همان داد نهان است و عیان
گر که خواهی تو شوی آرام و شاد * کن حجابت را رعایت در جهان
عشق و مهرت بهر معشوق برت * بوده باشد از نیاز همسرت
با محبت زندگی شیرین شود * رمز و راز حق بود بر پیکرت
خوش به حال همسری که در جهان * بوده با زوج خودش دوستی عیان
با رفاقت روز و شب کرده تمام * تا شوند یک روح و پیکر در دو جان

آن که با همسر رفیق است در جهان * می شود راحت ز هر داد و فغان
زندگی شیرین شود بهر نهمان * با همان عشقی که آرد بر زبان
آن که با همسر کند برخوردارد * ظلم وافر کرده بر خود تا ابد
پس عزیزم کن خوش اخلاقی به حق * چون رسول و مقتدا گفته به عبد
می شود بر همسر و فرزند خویش * مهربانی ها کنی بی هر نوع نیش
چون محبت در درون این جهان * ارزش است در دین ما بی کم و بیش
گر که خواهی تو شوی دانای کار * با مشاور کن تو شور در این دیار
بی شک و تردید کند حق را ادا * با همان علمی که وی آرد به کار
ورزش و نرمش بدون هر گمان * می کند روح و روان ها را جوان
در زناشویی برد هر نوع فغان * با همان شوری که هست فوق بیان

دان که ورزش در درون روح و جان * می کند غوغا به پا در هر زمان

جسم سالم بوده نوعی ارمغان * در زناشویی برد بالا توان

کن تو ورزش با همان عشق عیال * تا کنی پرواز به همراه دو بال

گر کنی همراه آن ذکر و دعا * در زناشویی شوی حالی به حال

گر که خواهی عقل سالم در بدن * ورزش و نرمش نمایی هر سخن

چون که با ورزش شود جسمت قوی * روح تولدت برد از جسم و تن

همسرم گویم به تو صدها سلام * بهر آن اخلاق نیک و آن مرام

مومنی و خلق تو همچون رسول * می دهد آرامشی بی هر کلام

شاعر در یکی از سفرها و ماموریت‌های برون استانی خود خطاب به همسرش اینگونه می سراید:

گر چه اینجا خوب و ناز و عالیه * حیف که جای آن عزیزم خالیه

من همی دانم در این سیر و سفر * روح و جانم بهر یار یک حالیه

در خصوص امام زاده سلطان حضرت شهر خورزوق اینگونه سروده است:

دان که سلطان حضرت اندر این جهان * بوده برتر ز آنچه آید در بیان

گنبدش در شهر خورزوق همچنان * می درخشد مثل ماه در آسمان

دان که سلطان حضرت خورزوق ما * می برد بالا تو را تا ماورا

گر شوی لایق حق در این سرا * می شود شافع تو روز جزا

گر که می خواهی شوی حاجت روا * کن به سلطان حضرت ما اقتدا

چون مقام وی کند غوغا به پا * می شود شافع تو نزد خدا

در باره یکی از دوستانش به نام مصطفی رحیمی که در اثر تصادف به رحمت ایزدی پیوست

گشته خاموش خانه از نور وجودت مصطفی * بزم ما گردیده بی نور از فروغت مصطفی

مصطفی رفتی تو از دار فنا با صد صفا * قلب ما محزون نمودی از غروبت مصطفی

گر که دانی در ره پر پیچ و تاب * هر تصادف می کند جان را کباب

حادثه ها ناشی از نوعی خطاست * جان و تن را می کند بی شک خراب

جشن تکلیف جشن نور است و صفا * بهر فطرت‌های پاک و با حیا

در چنین جشنی شوی اهل ولا * با همان عشق و همان لطف خدا

جشن میلاد و تولد هم گذشت * هر کدام سالی و آن سال هم گذشت

اندکی اندیشه کن بر عمر خویش * بهر چه یک سال دیگر هم گذشت

جشن نوروز و بهار گوید که یک سالش گذشت * عمر ما محدود و با آن دان که یک سالش گذشت

لحظه ای اندیشه کن بر آنچه تا اینک گذشت * چون که هر جشنی ندا آرد که یک سالش گذشت

گر که رفتی بهر دیدار مریض * کن تو پرهیز از سخن های عریض

در عیادت کن رعایت چون حقیر * تا شوی دور از همان خلق نقیض

در یکی از شبها یکی از دوستان مطالب و جوکهای خنده دار بدون غیبت و گناه مطرح نمودند که شاعر در همان شب این رباعی را در وصف ایشان سرودند:

آنچنان گفت آن عزیز از پس و پیش * تا که کرد ذهن همه را مات و کیش

در مثل هایش نبودش هیچ گناه * خنده ها جاری نمود بر ما و خویش

ص: 86

ساخت و ساز مدرسه اندر جهان * برتر است از آنچه آید در بیان

چون که باشد داد خاموش نهران * بهر ترفیع بشر در هر زمان

از طلا برتر نباشد نزد ما * کار خیر باشد همی فوق طلا

چون طلا گردد فنا در این فضا * کار خیر باقی و باقی ها فنا

کن تو اعمالت مرور ای با خرد * تا شوی آگه ز کار خوب و بد

کار خیر باشد وزین و پر بها * می برد بالا و بالا تا ابد

کن تو دیروز را مرور در این زمان * تا که فردایت شود بهتر ز آن

امروز و هر لحظه فرصت چون طلاست * بهر کار خیر فدا کن مال و جان

و اما حسن ختام این جلد یک رباعی است با مضمون خواهش و درخواست از خداوند رحیم و کریم:

اندر دو جهان از تو تو را می خواهم * غیر از تو جهان و ماورا کی خواهم

جز عشق و وصال تو نیرزد چیزی * پس عشق تو را از تو همی می خواهم

ص: 87

کتابهای زیر تا کنون از این شاعر و مولف چاپ و منتشر شده است:

- ۱) جزء سی قرآن بصورت منظوم، انتشارات برترین اندیشه، چاپ اول (۱۳۸۹)
- ۲) دیوان حقیر اصفهانی، انتشارات برترین اندیشه، چاپ اول (۱۳۸۸) چاپ دوم ۹۴ انتشارات دارخوین
- ۳) تنها راه سعادت در پرتو بهترین نوع مدیریت و ولایت، انتشارات برترین اندیشه، چاپ اول (۱۳۸۹) چاپ دوم ۹۴ انتشارات دارخوین
- ۴) بهترین روش زناشویی، چاپ دوم، اصفهان، انتشارات دارخوین (۱۳۹۴).
- ۵) منظومه همسرمداری، چاپ دوم، اصفهان، انتشارات دارخوین (۱۳۹۴)
- ۶) بهترین راه انتخاب همسر، چاپ دوم، اصفهان، انتشارات دارخوین (۱۳۹۴).
- ۷) بهترین روش برای دوران خوب نامزدی، چاپ دوم، اصفهان، انتشارات دارخوین (۱۳۹۴).
- ۸) تنها راه خوشبختی در همسرمداری، چاپ دوم، اصفهان، انتشارات دارخوین (۱۳۹۴).
- ۹) ارزشمندترین لحظه ها استفاده از فرصتها، چاپ دوم، اصفهان، انتشارات دارخوین (۱۳۹۶)
- ۱۰) معنا درمانی (درمان سردمی ... بدون استفاده از داروهای شیمیایی) چاپ دوم، اصفهان، انتشارات دارخوین (۱۳۹۵)
- ۱۱) عطر یاد، انتشارات برترین اندیشه، چاپ اول (۱۳۸۵)
- ۱۲) نه گفتار، انتشارات برترین اندیشه، چاپ اول (۱۳۸۹)
- ۱۳) فطرت و کمال انسانی، چاپ دوم، اصفهان، انتشارات دارخوین (۱۳۹۶)
- ۱۴) پرستش، کاملترین پاسخ به عالیترین نیاز، چاپ دوم، اصفهان، انتشارات دارخوین (۱۳۹۶)
- ۱۵) سالمترین پیام برای سعادت واقعی بشر، چاپ دوم، اصفهان، انتشارات دارخوین (۱۳۹۶)
- ۱۶) مقصد نهایی انسان، چاپ دوم، اصفهان، انتشارات دارخوین (۱۳۹۶)
- ۱۷) نقش عجیب مذهب در ایجاد آرامش همسران، چاپ دوم، اصفهان، انتشارات دارخوین (۱۳۹۴)
- ۱۸) بصیرت افزایی رمز و راز ولایت مداری و سعادت، چاپ اول، اصفهان، انتشارات دارخوین (۱۳۹۵)
- ۱۹) بحرهای مکاتب و فلاسفه غرب در حوزه های انسان شناسی، چاپ دوم، اصفهان، انتشارات دارخوین (۱۳۹۷)
- ۲۰) غزلیات حقیر اصفهانی، چاپ اول، اصفهان، انتشارات دارخوین (۱۳۹۷)

- ۲۱) قرآن، تنها کتاب نجات بخش، چاپ دوم، اصفهان، انتشارات دارخوین (۱۳۹۸)
- ۲۲) حجاب، فریاد خاموش فطرت، چاپ دوم، اصفهان، انتشارات دارخوین (۱۳۹۸)
- ۲۳) نقش حجاب در بهداشت روانی، چاپ دوم، اصفهان، انتشارات دارخوین (۱۳۹۸)
- ۲۴) نامه ای بی نظیر برای فرزندانم، چاپ اول، اصفهان، انتشارات دارخوین (۱۳۹۸)
- همچنین دهها مقاله در مجلات تخصصی دانشگاهی و روزنامه های داخلی و بین المللی منتشر کرده است.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

